

رازگشایی از ثروت و رابطه آن

با نهادهای اجتماعی

دکتر عبدالحسین ساسان

عضو هیأت علمی گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان

مقاله ۲

ساقی به جام عدل بده باده تا گدا
غیرت نیارد که جهان پر بلا کند

از هنگامی که بشر گویش - یا همان آواها و واژه‌های قراردادی برای انتقال خواسته‌ها و احساسات خود به دیگر انسان‌های گروه یا قبیله خویش - را اختراع کرد، نخستین مرز میان انسان با حیوان ترسیم شد. با پیشرفت توانایی در سخن گفتن انسان‌ها توانستند یکدیگر را از خطر ورود جانوران درنده به محیط زندگی خویش آگاه کنند، و برای کشتن یا گریزانیدن آنها با یکدیگر هماهنگی و همکاری نمایند. این توانمندی به حفظ جان کودکان، سالخوردگان و دیگر اعضای خانواده در مقابل خطرات فراوان طبیعت می‌انجامید، و جمعیت بشر را افزایش می‌داد.

در حقیقت «گویش» نخستین «نهاد»ی است که بشر ساخته و پرداخته است. کارکرد نهادها عمدتاً عبارت است از «توانمندسازی» بشر. این توانمندی را می‌توان در راه تحقق اهداف به کار گرفت.

یکی از رایج‌ترین و متداول‌ترین اهدافی که بشر در طول تاریخ داشته ارضای نیازهای کالبدی و روانی خویش بوده است. از گذشته‌های دور تاکنون این پدیده ثروت نامیده شده است.

نخستین نهاد ساخته و پرداخته شده بشر، یعنی گویش نیز همین کارکرد را داشته است. نهاد گویش نیروهای پراکنده و ناهماهنگ انسان‌های قبیله را با هم همراستا و هماهنگ می‌کرد، و در راه اهداف مهمی مانند دفع خطرات، به دست آوردن شکارهای خوشگوار و خوشمزه، تغذیه بهتر، مبادله تجربیات به دست آمده در زندگی روزگدر - به‌ویژه در مورد گیاهان خوراکی و دارویی - به کار می‌گرفت. به دیگر سخن کارکرد نهادها عبارت



تاریخ ایران نیز
- همچون سرزمین های
دیگر- ملامال از
ستیزه های طبقاتی
است. نخستین نمود
ثروت که در تاریخ
ایران به گونه ای گسترده
مورد گفت و گو قرار
گرفته ثروت موبدان
یا روحانیان آیین
مزدیسنان است.
ثروتی که سرچشمه
بسیاری از ستیزه های
طبقاتی، شورش ها،
جنگ ها، و کشتارهای
گسترده بوده است.
شاید این فرایند به
قرون پیش از میلاد باز
گردد. ولی مستندات
تاریخی موجود سده
دوم میلادی را به طور
دقیق تری پوشش
می دهند.

است از تبدیل تضاد منافع به اشتراک منافع که موجب کاهش خشونت و ستیز، برقراری صلح و آرامش، همزیستی و همکاری در راه رفع نیازهای کالبدی و روانی می شود. همه این پدیده ها «ثروت» نامیده می شوند.

احتمالاً سال های بسیاری پس از پیشرفت و تکامل گویش، انسان ها موفق شدند نگارش را اختراع کنند. نگارش انسان ها را توانمند می ساخت تا اندیشه ها، احساسات، تجربیات، و اخبار رویدادهای زندگی خود را به نسل های آینده نیز منتقل کنند، یا در زمان خود به راه های دور بفرستند.

روشن است که همه قبایل و اجتماعات انسانی به طور همزمان موفق به اختراع «نگارش» نشدند. گویا نخستین کسانی که موفق شدند، ساکنان دشت های حاصلخیز «میان رودان» بودند، که میان دو رودخانه مهم دجله و فرات در محل عراق امروزی زندگی می کردند. آنان را می توان بنیانگذار فرهنگ نوشتاری بشر دانست. همچنین می توان گفت آنان نخستین قومی هستند که به پایان دوران پیشاتاریخ رسیدند، و دوران تاریخ باستان را آغاز کردند. «نگارش» نیز یکی از مهمترین «نهاد» هایی است که تاکنون بشر پدید آورده، و نقش شگفت انگیزی در کاهش فقر و افزایش ثروت بر عهده داشته است.

یکی از شگون های نهاد نگارش پدید آوردن نخستین اسناد تاریخ بشر بر خشت ها و استوانه های گل پخته، یا بر بدنه سنگی کوهها و دیوارهای سنگی کاخ پادشاهان بوده است. از نخستین اسناد تاریخ بشر می توان چنین برداشت کرد که مسأله فقر و ثروت از آغاز تاریخ تاکنون وجود داشته، و بشر هیچ گاه و در هیچ سرزمینی نتوانسته این مشکل را حل کند. از این رو امروزه یکی از مهمترین پرسش هایی که فراروی اندیشمندان قرار دارد این است که آیا اصولاً شکاف میان فقر و ثروت یک مسأله انسانی است که باید حل گردد، یا یک پدیده طبیعی است که باید با خوشرویی و رضایت قلبی پذیرفته شود. به همین دلیل است که بررسی ریشه ها و نمودهای مسأله فقر و ثروت در درازنای تاریخ اهمیت اساسی دارد. همچنان که بررسی نمودها و نمادهای فقر و ثروت در هر زمان و هر مکانی ضرورت خواهد داشت.

افزون بر اسناد تاریخی، اسطوره ها، نمایشنامه ها، چکامه ها، متون فلسفی، رمان ها، داستان های کوتاه، و مباحث اقتصادی- اجتماعی بسیاری به طرح موضوع فقر و ثروت پرداخته اند. با وجودی که این موضوع از دیرباز مطرح بوده، هیچ گاه اهمیت و جاذبه خود را از دست نداده و احتمالاً حتی در آینده قابل پیش بینی روز به روز اهمیت افزون تری خواهد یافت.

فقر و ثروت همیشه وجود داشته است، و در پی آن نمودهایی از ستیزه و جنگ میان مستمندان و ثروتمندان همواره در درازنای تاریخ ظهور کرده است. ولی در فرازهایی از تاریخ نوایی وجود داشته اند که آن را به خوبی مشاهده و به زیبایی هر چه تمام تر به تصویر کشیده اند. شاید یکی از درخشان ترین چهره هایی که هنوز هم آثار نبوغ وی در سطر به سطر کتابش دیده می شود آریستوفانس باشد. او به دقت و با جزئیات جنگ میان مستمندان و ثروتمندان در شهر یا جزیره ای به نام «کورکورا» را به تصویر کشیده، و استدلال رهبران هر طبقه را همچون یک ناظر بی طرف مطرح کرده است. همچنین «آیسوخولوس» در نمایشنامه «اورستیا» سرنوشت یک خانواده سلطنتی را به عنوان نماد ثروت در طول «جنگ تروا» ژرفکاو کرده است.

نمود ستیزه های طبقاتی در ایران

تاریخ ایران نیز - همچون سرزمین های دیگر- ملامال از ستیزه های طبقاتی است. نخستین نمود ثروت که در تاریخ ایران به گونه ای گسترده مورد گفت و گو قرار گرفته ثروت موبدان یا روحانیان آیین مزدیسنان است. ثروتی که سرچشمه بسیاری از ستیزه های طبقاتی، شورش ها، جنگ ها، و کشتارهای گسترده بوده است. شاید این فرایند به قرون پیش از میلاد باز گردد. ولی مستندات تاریخی موجود سده دوم میلادی را به طور دقیق تری پوشش می دهند.

در سده دوم میلادی کشاورزی، دامداری و تجارت در دشت های پیرامون «دریاچه بختگان» رونق بسیاری داشت. این منطقه استان فارس (ساتراپی پارس) را به یکی از ثروتمندترین استان های ایران تبدیل کرده بود.

مرکزیت شهرها و روستاهای پیرامون دریاچه بختگان شهری بود به نام استخر که در جنوب دریاچه قرار داشت. در دوران اشکانیان رونق اقتصادی استان فارس به ویژه شهرها و آبادی های دریاچه بختگان موجب رونق معبد آنهایتا در شهر استخر شده بود. در اواخر قرن دوم میلادی روحانی این معبد و نگهبان آتشکده آن بابک نام داشت. این روحانی پرنفوذ و ثروتمند کوشید تا همه حاکمان و شاهان منطقه را فرمانبردار خویش کند. بدین سان تمرکز قدرت دینی، مالی و سیاسی در تاریخ ایران، شاید برای نخستین بار، در حدود سال ۱۸۰ میلادی انجام گرفت.

فرزند بابک، به نام اردشیر - که در تاریخ ایران به نام «اردشیر بابکان» نامور شده است - در گسترش ثروت و قدرت پدر خویش

**تاریخ به ما می‌آموزد
که تمرکز ثروت و قدرت،
هر چند مستحکم
می‌نماید، ولی شکننده
و ناپایدار است. تمرکز
ثروت و قدرت همیشه
پیش‌درآمد دورانی از
شورش، هرج و مرج
و ویرانگری است.
در همین دوران‌ها
است که خرد در
سطح گسترده‌ای
سرکوب می‌شود و
شعارها یا اندیشه‌های
نابخردانه‌ای رواج
می‌یابد، که افکار و
اندیشه‌ها را برای
قرن‌ها تحت تأثیر قرار
می‌دهد.**

یکی از برجسته‌ترین دوران‌های سازندگی کشور پایان یافت، جانشین وی هرمزد بر ادامه سیاست‌های پدرش پافشاری می‌کرد. از این‌رو موبدان و طبقات فرمانروا زمان کینه‌توزی را مناسب دیدند و او را از پیش پا برداشتند.

موبد نامدار آن دوران به نام «کرتیر»، که نماینده خانواده‌های اشراف و روحانیان روزگار خود بود، یک شاه دست‌نشانده - به نام بهرام اول - را بر تخت نشاند، مانی را اعدام کرد، و سیاست آزار پیروان همه دین‌های رایج کشور بجز مزدیسنان را دوباره در پیش گرفت. از آن پس نظام امپراتوری رو به انحطاط گذاشت. غارتگران و جویندگان ثروت بر ارکان دولت و حکومت چیره شدند. حکومت به جای آنکه منشأ تأمین آرامش و عامل آبادانی کشور شود به عامل ویرانی، ناامنی، و نارضایتی تبدیل شد. اگر چند بازه زمانی متفاوت مانند دوران انوشیروان وجود نداشت این اندیشه به ذهن راه می‌یافت که تاریخ انقضای امپراتوری ایران به اواخر قرن سوم میلادی بازمی‌گردد، نه اواسط قرن هفتم میلادی که یزدگرد سوم آخرین پادشاه این دودمان کشته شد. نظام حکومتی ایران همان زمانی از هم گسست که توزیع مجدد ثروت‌ها (از طریق عمران و آبادی) و آزادی دین‌ها و آیین‌ها (از طریق تسامح و تساهل) ضد ارزش‌های دین رسمی قلمداد شد، و امپراتوری پهناور ایران به تیول موبدان تبدیل گردید.

هم‌اکنون هنگام آن فرارسیده که پرسش مهمی مطرح شود. پرسش این است که ثروت چیست؟ پاسخی که این نوشتار بر سر آن است تا به اثبات برساند این است که یکی از مهمترین نمادهای ثروت نهادها هستند. پیش از این از نهاد «گوش» و نهاد «نگارش» سخن به میان آمد. اکنون هنگام آن است که گفته شود نهاد «تسامح و تساهل» و نهاد «حکمرانی شایسته» نیز مظاهر دیگر ثروت ملی هستند. در حقیقت نهادها هنگامی که برای تولید ثروت ساخته و پرداخته می‌شوند «سرمایه» تلقی می‌گردند. و هنگامی که استقرار یافتند و پایدار شدند به ثروت ملی تبدیل می‌شوند.

تاریخ به ما می‌آموزد که تمرکز ثروت و قدرت، هر چند مستحکم می‌نماید، ولی شکننده و ناپایدار است. تمرکز ثروت و قدرت همیشه پیش‌درآمد دورانی از شورش، هرج و مرج و ویرانگری است. در همین دوران‌ها است که خرد در سطح گسترده‌ای سرکوب می‌شود و شعارها یا اندیشه‌های نابخردانه‌ای رواج می‌یابد، که افکار و اندیشه‌ها را برای قرن‌ها تحت تأثیر قرار می‌دهد.

انسان ممکن است از اندیشه‌ها و باورهایی که ثروت را

کوشا بود. وی در سال ۲۰۰ میلادی جانشین پدر شد. و جنگ و لشکرکشی برای به دست آوردن غنایم مالی و سرزمین‌های افزون‌تر را در پیش گرفت. در همین دوران بود که طبقه موبدان یا روحانیان آیین زرتشت به ارکان دولت و حکومت تبدیل شدند و از ثروت و قدرت سرشاری برخوردار گردیدند. اردشیر بابکان در سال ۲۲۴ میلادی آخرین سرزمین‌های باقی‌مانده در دست اشکانیان را هم به چنگ آورد، و آن دودمان را از قدرت خلع کرد. از آن پس رهبری مذهبی و سیاسی سراسر ایران به او تعلق گرفت و همه خزاین را به دست آورد.

اردشیر بابکان پس از چهل سال پادشاهی را به پسرش شاپور واگذار کرد. شاپور باز هم سرزمین ایران را گسترش داد، و به تشدید تمرکز قدرت پرداخت. وی مرد بسیار باهوشی بود. درک می‌کرد که یک محله یا منطقه کوچک را می‌توان با تمرکز قدرت اداره کرد. ولی هنگامی که مدیریت یک کشور بزرگ، با گویش‌ها، نژادها، دین‌ها و آیین‌های متنوع مطرح باشد دیگر آن کشور را نمی‌توان با اتکا به یک قدرت متمرکز دینی و اقتصادی یا یک طبقه ویژه یا پیروان یکی از دین‌ها و آیین‌ها شکوفا کرد. از این‌رو وی برخلاف پدران خود کوشید تا ثروت متراکم شده در دست موبدان و حاکمان را از طریق عمران و آبادی میان همه مردم پخش کند. راز ماندگاری یک نظام سیاسی توزیع هرچه بیشتر ثروت‌ها و درآمد‌های کشور از طریق برنامه‌های عمرانی شایسته، درست و مورد رضایت مردم است. همچنین اگر این سیاست با تساهل و تسامح همراه باشد، پیروان دین‌های دیگر یا شهروندان دارای نژادهای دیگر به آن نظام احساس تعلق خاطر خواهند کرد و وفاداری آنان در بازه‌های حساس تاریخ آسیبی نخواهد دید. به همین دلیل بود که در امپراتوری ایران گویش‌های بسیار شنیده می‌شد، نژادهای متنوعی به چشم می‌آمد، و پیروان دین‌های رایج آن دوران با آزادی به آیین خویش می‌زیستند و شاد بودند. او آزار به پیروان هر مذهبی را ممنوع کرد، و تمسخر هر نژاد یا هر گویشی جرم به شمار می‌رفت. به همین دلیل بود که موبدان از به خطر افتادن موقعیت ممتاز اقتصادی و سیاسی خود نگران شدند، و مخالفت با او را آغاز کردند.

در دوران پادشاهی شاپور یکی از پیروان «صابئین» به نام «مانی» اندیشه‌های دینی تازه‌ای را تبلیغ می‌کرد. وی پارسایی، دوری از زندگی مجلل، و پرهیز از ثروت را در آموزه‌های خود گنجانیده بود. شاپور در حدود سال ۲۴۳ میلادی او را به حضور پذیرفت. این ملاقات بر خشم موبدان افزود، ولی هنوز هنگام کینه‌توزی فرا نرسیده بود. شاپور در سال ۲۷۱ میلادی مرد، و

رویدادهای این دوران نشان می‌دهد که راه حل مسأله تضاد میان فقر و غنا جنگ طبقاتی و کشتار بیرحمانه نیست. این راه حل نه برای مستمندان سودمند است و نه برای ثروتمندان. بشر باید راه حل درست و شایسته‌ای برای این معضل عظیم تاریخی پیدا کند، زیرا چنانکه خواهیم دید پس از کشتن مانی و مزدک و سرکوب گسترده پیروان آنها، هر از گاه یک بار تضاد فقر و ثروت کشور را به ویرانی می‌کشاند، و تنگدستی و بی‌خانمانی تشدید می‌شود.

پدید می‌داند در شگفت شود، ولی اگر به بازه زمانی که چنین اندیشه‌هایی پدیدار شده و گسترش یافته‌اند توجه کنیم، خواهیم دید این‌گونه اندیشه‌ها واکنش طبیعی مستمندان نسبت به تمرکز قدرت و ثروت، یا عدم توزیع عادلانه درآمدها (از طریق عمران و آبادی) و عدم توزیع عادلانه قدرت (از طریق تساهل و تسامح) بوده‌اند. از این‌رو می‌توان از توالی دوران‌های تاریخی دریافت که عامل اصلی رواج اندیشه‌های افراط‌گرایانه ضد ثروت، ضد قدرت، و ضد دین کسی نیست جز قدرت متمرکز. این قاعده در سراسر تاریخ امپراتوری ایران در دوران ساسانیان، قابل مشاهده است. به‌ویژه، پس از آنکه موبدان آیین زرتشت تمام مناصب سیاسی، اقتصادی و دینی را در انحصار خود در آوردند، و به آزار پیروان دین‌های دیگر، یا به ارزش دآوری در باورهای دین‌های دیگر پرداختند.

پس از آنکه مانی به جرم اندیشه‌های ضد ثروت و قدرت در دادگاه موبدان محاکمه و اعدام شد، فضای عمومی برای اندیشه‌های افراطی آمادگی یافت. در چنین شرایطی بود که «مزدک» آیین جدیدی را مطرح کرد. شگفت‌آور اینکه وی خود موبدی از اهالی استخر فارس بود، وی به صراحت مذهب اشتراکی را ترویج می‌کرد. ثروتمندانی که عقاید معتدل مانی مبنی بر پرهیزگاری، نیکوکاری، دوری از اسراف در مصرف، و نفی زندگی مجلل را بر نمی‌تافتند اکنون با دعوت تازه‌ای روبه‌رو شده بودند که مالکیت ثروت و زنان ثروتمندان را اشتراکی می‌دانست. او مالکیت فردی را لغو کرد، ارث را ممنوع، و همه افراد جامعه را در برخورداری از همه لذت‌ها و نعمت‌ها برابر اعلام کرد.

اندیشه‌های مزدک آنچنان مردم را جذب کرده بود که همه ارزش‌های اجتماعی مورد تردید قرار گرفت. کار به جایی رسید که قباد پادشاه ساسانی نیز، که از فشارها و زیاده‌خواهی‌های موبدان جان به لب شده بود راه نجات را در گرویدن به مزدک می‌دید. غافل از آنکه این آیین می‌تواند تمرکز قدرت در دست موبدان را ویران سازد، ولی نمی‌تواند از هرج و مرج و کشت و کشتار در شهرها و روستاها جلوگیری کند. کسانی که به هیچ حد و مرز اخلاقی پایبند نبودند ناامن‌ترین دوران تاریخ ایران را برای زنان و دختران این کشور ایجاد کردند و خانواده را که یکی از ارزشمندترین نهادهای بشریت بود متلاشی نمودند. حتی زنان و دختران قباد و دیگر اعضای خاندان سلطنت از تجاوز و تعدی مصون نماندند. در نتیجه سرداران ارتش و خاندان‌های فرمانروا قباد را در سال ۴۹۶ میلادی کنار گذاشتند و برادرش جاماسب به جای او به پادشاهی رسید.

حتی کودتا و تغییر پادشاه نتوانست به اندیشه‌های ضد ثروت پایان دهد. بلوا و هرج و مرج مهارشده نبود. جنبش اشتراکی تا به حدی بالا گرفته بود که حکومت نمی‌توانست به مزدک آسیبی برساند. کوشیدند تا او را در زندان نگهداری کنند. ولی پیروان او همه زندان‌ها را شکستند و مزدک و زندانیان عقیدتی و سیاسی آن روزگار را آزاد کردند. حتی پادشاه زندانی را پس از دو سال به تخت خویش بازگرداندند، و بار دیگر آزادانه به ترویج باورهای خویش پرداختند. ولی قباد که در چندین جنگ برون مرزی پیروز شده بود، و با پشتیبانی از مزدک قدرت موبدان را نیز درهم شکسته بود مصلحت را در آن دید که مزدک را دستگیر و نابود کند تا بتواند رفته رفته بر بلوای مزدکیان نیز چیره شود. این رویداد در حدود سال ۵۳۰ میلادی اتفاق افتاد، ولی اندیشه‌های ضد ثروت، ویرانگر و قدرت‌گریز همچنان باقی ماند، و هر از گاه نظم جاری کشور را دگرگون ساخت.

جنبش مزدکیان حتی با کشتن مزدک استوارتر و گسترده‌تر شد، تا هنگام پادشاهی انوشیروان که شاید اوج جنگ‌های طبقاتی و ایدئولوژیک در تاریخ ایران شد، او مردی خشن و بی‌رحم بود، با کمترین بهانه‌ای وزیر توانای خود به نام «مهبود» را به دار آویخت، فرزند جوان خود «نوشزاد» را کور کرد، و پس از آنکه اراده خود را برای اعمال خشونت و آغاز جنگ داخلی نشان داد، دستگیری و کشتار مزدکیان را آغاز نمود. موبدان و خاندان‌های فرمانروا که همواره در آرزوی کنار گذاشتن سیاست‌های توزیع ثروت و تسهیم قدرت بودند به او لقب «دادگر» دادند. بدین‌سان بزرگترین جنگ داخلی تاریخ ایران میان مردم با حکومت به رهبری انوشیروان دادگر به راه افتاد، و مستمندان آن روزگار در سطح وسیعی کشته و نابود شدند. رویدادهای این دوران نشان می‌دهد که راه حل مسأله تضاد میان فقر و غنا جنگ طبقاتی و کشتار بیرحمانه نیست. این راه حل نه برای مستمندان سودمند است و نه برای ثروتمندان. بشر باید راه حل درست و شایسته‌ای برای این معضل عظیم تاریخی پیدا کند، زیرا چنانکه خواهیم دید پس از کشتن مانی و مزدک و سرکوب گسترده پیروان آنها، هر از گاه یک بار تضاد فقر و ثروت کشور را به ویرانی می‌کشاند، و تنگدستی و بی‌خانمانی تشدید می‌شود. گویا راه حل دستگیری از مستمندان و بینوایان دمیدن به کوره احساسات آنان نیست. شاید راهی جز «توانمندسازی» مستمندان با به کارگیری ثروت ثروتمندان وجود نداشته باشد.